سرنوشت نا جنبش‌ها

ادامه از صفحه ۲

این شـــاید معلول تأثیـــرات رابطه فراملـــی بیـــن کارگـــران کشـــور استعمارگر با کارگران کشور مستعمره بوده باشد و ایران هم که مســـتعمره نبوده و شاید یکی از دلایلش این باشد که آن سنت وارد کشـــور ایران نشده است. ولی به نظر می‌رسد در ایران به احتمال زیاد کنترل سیاسی، به‌خصوص دیکتاتوری شـــاه بعد از کودتا و محدودیت‌هایی کـــه بعد از انقلاب، به وجود آمد، چه تشکیلات در عرصه جامعه مدنی چه عرصه اتحادیه کارگری باشد، نقش مهمی داشته‌اند. اخیرا کارگران شرکت واحد تلاش می‌کنند اتحادیه مستقلی داشته باشند، اما با مشکلاتی مواجه هستند.

ولی تأکید می‌کنم این ســـؤال اساسی باقی است و باید مورد مطالعه قرار بگیرد.

با اینکه جریان‌های چپ مارکسیســـتی به‌ویژه حزب توده ســـابقه طولانی در جذب و راهبردی‌کردن مسائل کارگران دارند، چرا ما به لحاظ تئوریک و شناخت از این طبقه بسیار فقیر هستیم؟

در همان مقاله‌ای که اشـــاره کردم تحت عنوان «طبقه، تاریخ‌نگاری و کارگران ایران» به تفصیل جریان‌های مختلف تاریخ‌نگاری طبقه کارگر در ایران را به بحث گذاشته‌ام. اولی تاریخ‌نگاری شرق‌شناســـانه اســـت که اصولا تمرکزش روی شـــخصیت‌ها، افراد، نهادها و برخی از وقایع کارگری است. بعد تاریخ‌نگاری سوســـیال‌دموکراتیک مثـــل کارهای ویلم فلـــور محقق هلندی یا مرحوم حبیـــب لاجوردی و کتابش «اتحادیه‌هـــای کارگری و خودکامگی در ایـــران» که اصولا تمرکزشـــان روی جنبش‌هـــای کارگری و مبـــارزات اتحادیه کارگری اســـت. بعد هم تاریخ‌نگاری اسلامی است؛ در واقع ایده‌هـــا یا برخوردهـــای ایدئولوگ‌های جمهوری اســـلامی نسبت به کارگران را بیان می‌کند که اصولا این نوع برخورد، کارگران را به‌عنوان مستضعفان تبیین، تفسیر و ارائه می‌دهد. بالاخره تاریخ‌نگاری مارکسیستی است که به نظرم مهم‌ترین توجه را روی طبقه کارگر می‌کند، اما متأسفانه این هم چندان دقیق و علمی نبوده اســـت. البته منظـــورم از تاریخ‌نگاری مارکسیستی در ایران، برخورد گروه‌های سیاسی مارکسیستی مانند حزب توده یا چریک‌های فدایی و دیگر گروه‌هاست که با کارگران ســـروکار داشـــتند از حیث ایدئولوژیک. باید تأکید کنم که این بررسی من مربوط است به ۳۰ سال قبل و شاید در دیدگاه اینها تغییراتی صورت گرفته باشـــد که من دنبال نکرده‌ام. به هر حال در این رویکرد که اسمش را تاریخ‌نگاری مارکسیستی می‌گذاریم، طبقه کارگر اغلب به صورت مجرد و نه مشـــخص دیده می‌شود که خودش حاصل یک تحلیل مجرد از شـــرایط عام اجتماعی، اقتصادی و تاریخی کشـــور اســـت. در این رویکـــرد طبقه کارگر به‌عنـــوان یک واقعیت، بـــدون کمبود، یا به‌عنوان یک گروه عـــادل و البته عامل یک نقش تاریخی ارائه می‌شـــود و اینکه گویی این طبقه کارگر دارای یک جوهر انقلابی اســـت؛ یعنی اساسا انقلابی است و اگر انقلاب نمی‌کند لابد به آگاهی طبقاتی نرســـیده است. طبیعی اســـت این نوع رویکرد مجـــرد و جوهرگرایانه طبعا نمی‌تواند شـــناخت دقیقی از پیچیدگی‌های طبقه کارگر را ارائه دهد. نمی‌تواند شناخت خوبی از توانایی‌ها، ضعف‌ها یا شکاف‌های بین کارگران را به ما بشناساند. چنین رویکردی به نظرم قادر نیست دغدغه‌های ذهنیت کارگران یا گفتمان آنها یا پاره‌فرهنگ‌هایشان را در واقعیت بشناسد. همین‌طور این نوع برخورد نمی‌تواند شناخت دقیقی از مبارزات کارگران به‌خصوص مبارزاتشـــان در عرصه کار یـــا زندگی روزمره و سیاسی بشناســـاند. از این جهت فکر می‌کنم هنوز شناخت خوبی از واقعیت طبقه کارگـــر نداریم؛ گرچه تلاش‌هایی از ســـوی برخی از محققان در سال‌های اخیر صورت می‌گیرد، اما به هر حال هنوز جـــای مطالعات تجربی و میدانی روی این طبقه وجود دارد که انجام شود.

بســـیاری بر این باورند که انقلاب ثمره خیزش طبقه خرده‌بورژوا بوده اســـت؛ چراکه این طبقه توان مقایسه خود یعنی ســـنجش وضعیت خود هم به لحاظ منزلتی و اقتصادی با دیگر طبقات را داشـــته اســـت. البته این طبقه، طبقه‌ای بوده است که به کارگران فرمان می‌رانده و کارگزاران ســـرمایه‌داری بوده‌اند. اگر بخواهیم طبقات مختلـــف ایران را در انقلاب ردیابـــی کنیم، با طیف‌های متفاوتی روبه‌رو می‌شـــویم که در یـــک لحظه تاریخی با یکدیگر متحد شده‌اند؛ اگرچه منافع مشترکی نداشته‌اند. سؤال اساسی این است که آیا به انزوا رفتن طبقه کارگر بعد از پیروزی انقلاب از همین تعارض منافع بین طبقه متوسط که گستردگی و تنوع بیشـــتری از کارگران دارد، نبوده است؟

بله، هیچ انقلابی با طبقه منحصربه‌فرد به ثمر نمی‌رسد و هر انقلابی نیاز به واردشدن طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلفی دارد که ضرورتا این افراد و گروه‌ها منافع مشترکی ندارند. در واقع همین یکی از شـــگفتی‌های انقلاب اســـت؛ یعنی افراد و گروه‌های مختلف که منافع مشـــترکی ندارند، به اتحاد برسند. این یک جادو اســـت. در ایران هم بازاریان، خرده‌بـــورژوازی یا طبقه متوســـط مـــدرن کارگـــران، زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی، بسیاری‌شان در انقلاب شرکت کردند. ولی در برهه انقلاب تقریبا همگی در یک هدف و ایده متحد شدند. یکی از آنها این بود که شاه برود. به نظرم علت اساســـی اتحاد در این برهه انقلاب مربوط است به عامیت و ابهام در خواســـته‌های اساســـی مثل آزادی، اســـتقلال و جمهوری اسلامی. این البته منحصر به انقلاب ایران نیست. در واقع ابهام می‌تواند تجلی و همین‌طور مولد قدرت باشد؛ قدرت در برهه انقلابی؛ چراکه ابهام، اتحاد را ممکن می‌کند. ولـــی تنها در فردای انقلاب اســـت که ابهام‌هـــا به کنار زده می‌شود و جزئیات روشن می‌شود. در اینجاست که تفاوت‌ها و تعارضـــات گروهی و طبقاتی خودشـــان را عیان می‌کنند. طبقه سیاســـی پس از انقلاب ازجمله چهره‌های رده بالای انقلاب، از طبقات متوسط قدیم و جدید بودند نه از کارگران یا فرودســـتان و این تفاوت طبقاتی خودش را در تعارضات روزمره در عرصه کار یا زندگی روزمره نشان داد.

شـــما آماری از سیر دگردیســـی مطالبات اقتصادی سیاسی به دست می‌دهید که جای تأمل دارد. اردیبهشت ۵۷ صددرصد اقتصادی یعنی اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها (مطالبات) . خرداد ۵۷ صددرصد اقتصادی. مرداد ۵۷، ۵۳.۵ درصد اقتصادی. شهریور ۵۷، ۶۰ درصد اقتصادی. مهر ۵۷، ۵۵ درصد اقتصادی. آبـــان ۵۷، ۱۷.۵ درصد اقتصادی، ۸۲.۵ درصد سیاســـی. می‌بینید که به‌سرعت درصد بخش سیاســـی بالا رفتـــه. دی ۵۷، ۱۴.۸ درصد اقتصادی، ۸۵.۵ درصد سیاســـی، بهمن ۵۷، صددرصد سیاسی. یک‌باره انگار با گسست روبه‌رو هستیم از اقتصاد به سمت سیاست. ابتدا می‌خواهم چگونگی این مسیر را تشریح کنید که چه عواملی موجب این دگردیسی شده و آیا این اتفاق نادر است یا در همه انقلاب‌ها با این فرایند روبه‌رو هستیم. این سیر چرا از یک روال منطقی پلکانی تبعیت نمی‌کند و یک‌دفعه درصد مطالبات سیاسی بالاتر می‌رود و اینکه هنوز هیچ اتفاقی در زمینه اقتصادی رخ نداده و بهبود اقتصادی صورت نگرفته، مگر چیزهایی که به‌صورت تشویقی بوده مثل سه روز مرخصی در سال یا افزایش حقوق که خیلی چشـــمگیر نبوده اما اینها باعث نمی‌شود بازگشت به سیاست را دامن بزند.

اینجـــا باید بـــه نکتـــه دقیقی توجـــه کـــرد و آن اینکه درخواســـت‌های اقتصادی کارگران چنانچـــه در کتاب هم اشـــاره کرده‌ام، در بســـتر زمانی به‌خصوصی رخ می‌دادند، بســـتری که در آن یک جنبش سیاســـی ضدرژیم شاه شروع شـــده بود. به عبارت دیگر اینها در زمان عادی نبودند. اینها در زمان سیاسی و انقلابی مطرح می‌شدند. ازاین‌رو می‌توان گفت که درخواست‌های اقتصادی آن زمان ضرورتا ماهیت اقتصادی نداشتند بلکه شـــکل اقتصادی داشتند. بهانه‌ای بودند برای کارگران که اعتراض سیاسی کنند. ازاین‌رو جالب است که حتی برآوردکردن درخواست‌های اقتصادی توسط مدیریت یا کارخانه‌دارها ضرورتا منجر به پایان آن اعتراضات نمی‌شـــد. درواقع روند تغییـــر درخواســـت‌های اقتصادی بـــه سیاســـی در آن پیرو تحـــول تدریجی یـــا منطق خطی برآوردکردن درخواست‌ها نبود. دینامیک این اعتراضات بیشتر پیرو تحولات سیاســـی انقلابی بود که در جامعه و بیرون از کارخانه وجود داشت. ولی یک تغییر جهشی به وجود آمد و آن بعد از اعتصاب کارگران نفت بود که در مهرماه انجام شد. اعتصاب کارگران شرکت نفت به نظرم نقطه عطفی بود که فرصت و فضای سیاسی برای کارگران در کارخانه‌های دیگر پیش آورد که درخواســـت‌هایشـــان به طرف درخواست‌های مشخص یا واضح سیاسی چرخ بخورد. مطالبات اقتصادی به‌سرعت به مطالبات سیاسی تغییر کردند؛ چراکه کارگران حالا جرئت و فرصت پیدا کردنـــد به‌طور علنی از مطالبات سیاســـی صحبت کننـــد و از این طریق به موج سیاســـی و انقلابی بپیوندند که در جامعه درحال پیشروی بود.

در جـــای دیگری به نکتـــه جالبی اشـــاره می‌کنید. می‌گویید: «بررســـی ما درباره شرایط اجتماعی سیاسی در کارخانه‌هـــای پیـــش از انقلاب نشـــان داد هر ارتباط سازمان‌یافته‌ای بین کارگران و اپوزیسیون سیاسی غیرمحتمل اســـت. رهبـــران اعتصابات را بـــا توجـــه بـــه زمینه‌های ایدئولوژیکـــی و سیاســـی گسترده‌شـــان می‌توان به سه طبقه تقســـیم کرد. کسانی که ظاهرا به‌ویژه تحت تأثیر عقاید چپ بودند... گروه دوم از جناح‌های مذهبی. . . گروه سوم فعالان سکولار بودند...» (از کتـــاب کارگران و انقـــلاب ۵۷ ص ۱۱۲)، اما شـــما درنهایت باور دارید کارگران طیف‌های مســـتقلی بودند که هژمونی لازم برای اثرگذاری در روند به‌قدرت‌رسیدن جریان‌های سیاسی مورد وثوق خودشان را نداشتند البته این بخش آخر استنباط من است. اگر این‌طور باشد، باید گفت جریان مذهبی اگرچه هژمونیک نبود اما کاتالیزوری برای به‌قدرت‌رسیدن مذهبیان بود. چرا آنها بعد از اینکه به قدرت رسیدند، نتوانســـتند به‌عنوان جریان مستقل کارگری هژمونیک شوند.

پویایی جریان انقـــلاب در مرحله قیام تفاوت کیفی دارد با پس از قیام؛ یعنی پس از اینکه یک رژیم ســـاقط شود. در زمان قیام یا «انقلاب به‌مثابه جنبش»، اتحاد بی‌ســـابقه‌ای بین گروه‌های مختلف جامعـــه و به‌خصوص بین خود یک گروه یعنی مثل کارگرها به وجود می‌آید ولی پس از انقلاب شکاف‌ها و اختلاف‌ها ظاهر می‌شوند. واقعیت این است که پس از انقلاب در ایران بین کارگران درون کارخانه‌ها شکاف افتاد. بیشتر اینها جنبه سیاسی، ایدئولوژیک داشت که نهادی هم شـــد و کارگرها در موضع‌گیری‌هایشان در مقابل دولت موضع واحدی نداشـــتند. بســـیاری از کارگرهای عادی مثلا در قبال سیاست‌های ضدشورایی یا سیاست‌های اقتصادی مثل حذف‌کردن سود ویژه آخر سال موضع مخالف داشتند و اعتـــراض می‌کردند؛ درحالی‌که در مقابـــل اینها برخی از شـــوراها و به‌خصوص انجمن‌های اسلامی در کارخانه‌های مختلف، از سیســـتم طرفداری می‌کردنـــد و تبلیغ دولت را می‌کردند. انجمن‌های اسلامی به‌عنوان نماینده دولتمردان در کارخانه عمل می‌کردنـــد و کارگرهای مخالف، معترض، چپ‌گـــرا و کســـانی را که از وضعیت کار و شـــرایط کشـــور انتقاد داشتند، شناسایی کرده و به‌خصوص علیه تجمعات کارگرها برمی‌خاستند. این تفرقه و شکاف مهمی بود و نقش بازدارنـــده‌ای را در مقابل اعمال قـــدرت و نفوذ کارگرها در سیاست‌های عام کشور ایفا کرد.

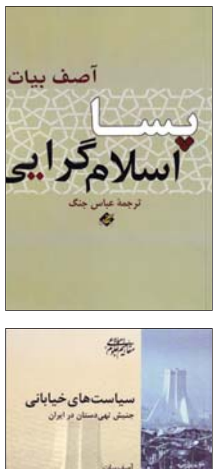
آصف بیات
پسا اسلام‌گرایی
ترجمه عباس جنگ

سیاست‌های خیابانی
جنبش تهی‌دستان در ایران
آصف بیات
سیداسدالله نبوی چاشمی

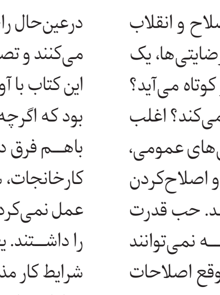
کارگران و انقلاب ۵۷
آصف بیات
ترجمه محمد دارکش

در دوران اعتصابـــات و اعتراضات کارگری اســـت که دولـــت بختیار روی کار می‌آید و شـــما روی‌کارآمدن او را با خانم آکینو در فیلیپین مقایسه می‌کنید. ارزیابی شما از دولت بختیار در آن زمان چیست؟

در مـــورد ایـــن ســـؤال یادم نیســـت مقایســـه‌ای بیـــن دولت بختیـــار و خانم آکینو کرده باشـــم اما اگر چنین باشد هم به نظرم اشـــتباه اســـت و از دید کنونی‌ام مقایســـه مناســـبی نیســـت. چون این دو موارد مختلفی هســـتند. دولـــت بختیار شـــاید آخریـــن ورق در بازی قدرت شـــاه بوده باشـــد یا آخرین امتیازی بود که شاه به انقلابیون داد کـــه بتواند رژیم را حفظ کند. یعنی دولت را تغییر دهد و شـــکلی از اصلاحات را در رژیـــم به وجود بیاورد. درحالی‌که آکینو بخشـــی از جنبش بزرگ ضددیکتاتوری علیه دیکتاتوری مارکوس بـــود. درواقع پس از قتل همســـرش نینو آکینـــو در ۱۹۸۶، خانم اکینـــو به رهبری جنبش ضدمارکوس درآمد و آن زمان که واژه «انقلاب قدرت مردم» ترویج شد رهبر انقلاب شد و از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۲ هم که به ریاست‌جمهوری فیلیپین انتخاب شد. بنابراین این دو متفاوت هستند. ولی یکی از نکات مهمی که می‌توان از نظر سیاسی و نظری در مورد بختیار گفت، مربوط است به بازی حفظ قدرت از یک جانب و دادن امتیاز از جانب دیگر. یا رابطه باریکی بین اصلاح و انقلاب است، این نکته ظریف که در مقابل موج نارضایتی‌ها، یک دیکتاتور یا رژیم اقتدارگرا چه زمانی و چقدر کوتاه می‌آید؟ چقـــدر امتیاز می‌دهـــد و اصلاح سیاســـی می‌کند؟ اغلب دیکتاتورها در شرایط مواجه‌شدن با نارضایتی‌های عمومی، بـــه نظر می‌رســـد مجبور بـــه امتیـــازدادن و اصلاح‌کردن می‌شـــوند؛ منتها خیلـــی دیر عمل می‌کننـــد. حب قدرت و حفـــظ قدرت چنان آنهـــا را کور می‌کند کـــه نمی‌توانند شرایط را ببینند و ارزیابی درستی کنند و به‌موقع اصلاحات را انجام دهند. جالب اســـت که آنها اغلـــب زمانی تن به امتیـــازدادن عملی می‌دهند که دیر شـــده و اپوزیســـیون یـــا جنبش انقلابی آنها را برنمی‌تابد. ۱۰ ســـال قبل هم در انقلاب مصر وقتی حسنی مبارک با نیروی مردمی عظیمی در خیابان‌ها مواجه شد، مدام تردید کرد؛ امتیازاتش یا ناچیز بودند یا خیلی دیر. مبارک حتی پذیرفت که استعفا بدهد، منتها نه آن زمان بلکه ســـال بعد؛ ولی این چیزی نبود که انقلابیون را راضی بکند. شـــاه هم دیر عمل کرد. اگر شـــاه دولت بختیار را یک سال پیش‌تر پیشنهاد کرده بود و دولت را تغییر داده بود، شاید ایران سرنوشت دیگری می‌داشت. شاید انقلاب نمی‌شد. شـــاید شبیه می‌شد به چیزی که در کره جنوبی اتفاق افتاد، جایی که اصلاحات سیاســـی از دل دیکتاتوری نظامی رشـــد کرد و چنانچه می‌بینیم این کشور را به دموکراسی پایدار کنونی تبدیل کرد. به نظرم محاسبه به‌موقع و تصمیم مناســـب و ارزیابی درســـت از نیروها در مورد همه حکومت‌هـــای اقتدارگـــرا و دیکتاتورها صدق می‌کند.

ابتدای فصل پنجم کتاب «کارگـــران و انقلاب ۵۷» شما به نقش و شکل‌گیری شوراها در کارخانه می‌پردازید. در آنجا از ســـه جمع کارگری ســـخن گفته می‌شود. یکی از آنها جنبش نماینده منتخب کارگران اســـت و دیگری ســـندیکاها و بالاخره شوراها. به نظر شـــما تفاوت این جمع‌ها در چیست؟

مـــورد نمایندگـــی کارگری مربوط می‌شـــود بـــه زمان یا شـــرایطی که کارگرهـــا تقاضایـــی دارند و بـــرای تحقق تقاضایشـــان تلاش می‌کنند، مثلا در زمینه مسائل استخدام یا دســـتمزد و شرایط کار. ولی نهادی وجود ندارد که آنها را نمایندگی کند. ازاین‌رو کارگران اغلب به‌طور غیررسمی یک کارگـــر را از جانب خودشـــان منصوب می‌کنند کـــه با مدیریت مذاکره کند و تلاش کند که خواسته‌های کارگران را اولا به سمع مدیریت برساند و از مدیریت بخواهد که به آن پاسخ دهد. اغلب هم مدیریت به این نوع مذاکره تن می‌دهد، چون می‌خواهد مسائل و مشکلات کارگران را که منجر به پایین‌آمدن راندمـــان کار می‌شـــود، از طریـــق مذاکره و چانه‌زنی پیش ببرد تا اینکه کارگران دست به اعتصاب بزنند. به‌هرحال اغلب وضعیتی است غیررسمی و از طریق مذاکرات صورت می‌گیرد. ســـندیکا فرم نهادینه‌شـــده همان مـــورد نمایندگی کارگری اســـت که اغلب از جانـــب مدیریت و کارگران به رســـمیت شناخته می‌شود و نظمی دارد، سندیکا چند نفر عضـــو دارد و همین‌طور مدیر یا رئیس. ولی موضوعات مورد بحث در مذاکره همان موضوعات مربوط به شرایط کار و دستمزد اســـت و البته این نوع نهادهای سندیکایی در تجربـــه ایران اغلب بر محـــور محل کار یا کارخانه صـــورت می‌گرفته تا یک حرفه. اما شـــوراها از یک نحله دیگری هســـتند و عملکرد فراگیرتری دارند. شـــوراها از حیث نظری قـــرار اســـت در تولید و پروســـه کار مداخله کنند. و از این لحاظ تفاوت دارند با نمایندگی کارگری یا سندیکاها. البته شوراها درعین‌حال راجع به مسائل دستمزد یا شرایط کار هم مذاکره می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. ولی نکته‌ای که می‌خواستم در این کتاب با آوردن این ســـه تجمع کارگری صحبت کنم، این بود که اگرچه از حیث مفهومـــی و در فرم ایدئال این موارد باهـــم فرق دارند، اما در آن برهه در ایران در میان کارگرها و کارخانجات، شوراها در برخی از کارخانه‌ها ضرورتا شورایی عمل نمی‌کردند و درعمل نقش نمایندگی کارگری یا سندیکا را داشـــتند. یعنی بیشتر روی دستمزد، اســـتخدام، اخراج و شرایط کار مذاکره می‌کردند و نه اراده کارگران را در مداخله در اداره تولید و پروسه کار نمایندگی کنند.

در همـــان ابتدای دولـــت موقت، مهـــدی بازرگان مخالفت خود را با تشـــکیل شـــوراها در کارخانه و اداره کارخانه‌ها به دســـت شـــوراها اعلام کرد. این مخالفت تا چـــه میزان به تفکرات لیبرالیســـتی او بازمی‌گردد و تا چه میزان برخاسته از شـــرایط سیاسی آن دوران است. بازرگان شوراها را ملغی کرد تا مدیریت تک‌نفره یا حضور یک تکنوکرات را در کارخانه احیا کند. اما مخالفان بازرگان که باوری به شورا نداشتند، این روش بازرگان را دستمایه قرار دادند و انجمن اســـلامی کار را به وجود آوردند . آیا این کار بازرگان را می‌توان اشتباه استراتژیک نامید یا راه ناگزیر او در خط‌مشی سیاسی‌اش.

به نظرم بازرگان یک لیبرال‌دموکرات بود. ایشـــان اصولا خواهان نظم، ترتیب، خردگرایـــی و آرامش در جامعه بود. می‌خواست کارگر کارش را انجام دهد، مهندس در موقعیت خودش باشـــد، مدیریت هم همین‌طور و کار به این صورت پیـــش برود. حتی می‌توان به تعبیـــری گفت که او خواهان انقلاب نبود؛ اگرچه خواهان تغییر دموکراتیک بود؛ اما شیوه ضرورت انقلابی را نمی‌پسندید؛ چون فکر می‌کرد با خشونت و اغتشاش و بی‌نظمی همراه است. او می‌خواست تغییر به صورت مدنی، منظم و بـــا آرامش صورت بگیرد. از این نظر می‌تـــوان گفت بازرگان یک اصلاح‌طلب بود. پس از انقلاب هم در منصب نخست‌وزیری کشور می‌خواست از این رویه استفاده کند؛ یعنی می‌خواست در جامعه آرامش به وجود بیاید. بعد از این‌همه اغتشاش و به‌هم‌ریختگی می‌خواست نظـــم و ترتیبی به وجـــود بیاید و مردم کار و زندگی‌شـــان را ادامه دهنـــد. از بی‌نظمی و هرج‌ومرج و اغتشـــاش دوری می‌جست. جالب اینکه ایشان شوراها در کارخانجات، ادارات و دانشگاه‌ها را هم نوعی بی‌نظمی و اغتشاش می‌دانست؛ ولی واقعیت این است که آن زمان، زمان انقلاب بود، یعنی زمان بروز ایده‌ها و آمـــال و انرژی جدید از پایین. من از اینها به‌عنوان «اختلالات خلاقانه» (creative disruptions) اسم برده‌ام. حالا مهم این اســـت که اداره کشـــور و این وضعیت انقلابی در آن زمان نیاز به یک مدیر انقلابی داشـــت؛ یعنی یک مدیری که نه‌تنها کاریزما داشـــته باشـــد؛ بلکه فردی با درایت و درک و دانش کافی از دینامیک انقلاب. یعنی بداند انقلاب یعنی چه و چه تبعاتی دارد و چه الزاماتی به وجود می‌آورد و چگونه می‌شـــود نظم را در این وضعیت انقلابی به وجود آورد. فقدان چنین مدیر و دانش راجع به وضعیت انقلابی در آن برهه مشکل بزرگی بود. البته اسلام‌گراها که به دنبال ایجاد مجتمع ایدئولوژیک خودشان بودند و هر اتفاق یا جریانی را که در مقابل این هدف قرار می‌گرفت، می‌خواستند خنثی کنند. به طور کلی شـــوراهای کارگری و تشـــکل‌هایی از این‌گونه که از پایین و مســـتقل بودند، ایـــن نوع نهادها را هم برنمی‌تابیدند. درحالی‌که بازرگان بیشـــتر رویه مذاکره و مصالحه را ترجیح می‌داد که البته درمورد شوراهای کارگری این خواســـت میسر نشـــد. بازرگان خواست شوراها تعطیل شوند، با این باور که دوباره نظم و ترتیب و تولید به کارخانه‌ها برگردد؛ ولی این نظمی بود که دوباره سلسله‌مراتب قدرت را در محل‌های کار بازگرداند و کنترل انجمن‌های اسلامی بر کارخانجات را عملا تثبیت کرد.

در آن زمـــان انجمن‌های اســـلامی آلترناتیوی برای شوراهای کارگران به حساب می‌آمدند؛ اما کارگران بعد از انقـــلاب کارخانه را متعلق به خود می‌دیدند و هنوز در حال‌وهوای انقلابی بودند و آنچه را زیرپوســـتی داشت اتفاق می‌افتاد، نمی‌دیدند. تغییر مسیر سرمایه از تولید به تجارت. دراین‌میان ابتدا اختلاف دستمزدهای کارگران یدی و فکـــری موجب تفرقه بین آنان شـــد؛ اما کاهش دســـتمزدها در نهایت آنان را در برابر مدیریت کارخانه متحد ســـاخت. در یـــک کلام در ســـال‌های ۵۸ تا ۶۳، اوضاع مبهمی اســـت از اعتراضات کارگران به نابرابری و ازدســـت‌رفتن تولید به وسیله فرار صاحبان کارخانه و صنایع. اما به نظر می‌آید همه اینها فقط حاصل یک چیز است؛ پوست‌اندازی سرمایه. نوســـرمایه‌داری با چهره و روشـــی تازه در راه بود که دیگر باوری جدی به تولید و کارخانه نداشت.

دو نکته را می‌توانم درباره مشاهده یا ارزیابی شما از آن دوره بگوییم. اول اینکه باید تأکید کنم انجمن‌های اســـلامی هیچ وقت نتوانستند آلترناتیو شورا شوند؛ یعنی توده کارگرها واقعا انجمن‌های اســـلامی را به‌عنوان شورا یا حتی نماینده خودشـــان یا ســـندیکا یا هر نهاد مشـــابهی تصور نکردند. انجمن‌های اســـلامی واقعا خیلی کوچک بودند. اگرچه از حیث قدرتی که به آنها داده شـــده بود، بانفوذ بودند؛ اما از حیث نفوذشـــان در میان توده کارگرها، به نظرم بسیار ناچیز بودند. انجمن‌های اسلامی به‌عنوان نهاد نماینده دولت در محل‌های کار عمل می‌کردند اما نکته پوست‌اندازی سرمایه، چنان‌که شـــما هم اشـــاره کردید، حاصـــل وضعیت بحران انقلابی آن زمان، یعنی نابســـامانی، اغتشـــاش و ناآرامی‌ها در ســـطوح پایین جامعه و همین‌طور در سطوح قدرت بود که بسیاری از ســـرمایه‌داران تولیدی را تشـــویق به کارهای تجاری و اصولا بیزینس‌های دیگر کرد؛ یعنی سرمایه تولیدی تحمل آن برهه را نداشت. البته چنان‌که می‌دانید تعدادی از صاحبان این کارخانجات فراری شـــده بودند و بسیاری از این کارخانه‌ها تحت کنترل بنیاد مستضعفان قرار گرفتند و بعدا تحت نظر مدیران دولتی اداره شدند. و چنین مدیریت‌هایی درگیر تنش‌ها و تقابلات با شوراهای مستقل و حتی شوراهای مکتبی قرار گرفتند که بحثش گذشت.

شـــما در صفحه ۱۳۷ از اســـتراتژی هم‌فرمانی نام می‌برید و باور دارید شـــوراهای اسلامی و رسمی شبیه این اســـتراتژی هم‌فرمانی عمل می‌کنند که در آلمان و به‌ویژه در بریتانیای سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ به وجود آمدند. دستور کار این استراتژی هم‌فرمانی چیزی نبود جز ذات همکاری و اتحاد بین کارکنان و مدیریت و تنظیم روابط طبقاتی. آیا شوراهای اســـلامی واقعا موفق به این کار شـــدند یا اینکه منجر به پیدایی طبقه کارگر رســـمی در کارخانه‌ها شدند؟

بله، هم‌فرمانی شـــوراهای اسلامی یا مکتبی و مدیریت، قرار بود مشـــارکت کارگـــران را در برخی از امـــور مدیریت تحقق ببخشـــد؛ درعین‌حال که قدرت حاکم ســـرمایه هنوز دســـت‌نخورده باقی بمانـــد. بی‌تردید این فـــرم و درجه از مشـــارکت بهتر از سیستم مدیریت کنترل کامل از بالا بود. از این نظر کارگران تلاش داشتند که این نوع هم‌فرمانی ادامه پیـــدا کند؛ ولی این وضعیـــت در انتها دوام نیـــاورد؛ چراکه مدیریت‌هـــای دولتی و خصوصی، اصـــولا تحمل مداخله کارگران در مدیریت را نداشتند. اگر در جاهایی این هم‌فرمانی یا مشارکت تثبیت شـــده بود، زمانی بود که آنها تن به اجبار داده بودنـــد؛ ولی اگر این مدیران فرصت پیدا می‌کردند، مثلا پس از فروکش‌کردن جنبش‌ها و اعتراضات مختلف از پایین، دوباره سیســـتم مدیریـــت از بالا بدون مشـــارکت کارگرها را اعمال می‌کردنـــد. به عبارت دیگر قبول‌کردن یا قبول‌نکردن این هم‌فرمانی پیرو مبـــارزات اجتماعی در کل جامعه بود. چنان‌که گفتم در ســـال‌های اولیه انقلاب یک شـــکاف بین طبقه کارگر به وجود آمد و این بیشـــتر زمینـــه ایدئولوژیک داشت؛ یعنی شکاف بین کارگران حامی دولت یا به قول شما کارگران رســـمی از یک طرف و کارگران مخالف و مستقل، از طرف دیگر.

سه جریان عمده در شوراهای کارگری وجود داشتند. کارگران شورای کارگری منتسب به چپ‌های مارکسیسم. کارگران شورای کارگری منتسب به مجاهدین و کارگران شورای شـــرکتی مکتبی. این آخرین شورا بیش از هر دو گروه دیگر جنبه سیاسی داشـــت و بیش از هر چیز شاید ظهورش به دلیل درگیری‌های سیاســـی در سطح دولت و جامعه بـــود و به‌همین‌دلیل هر قدر تـــوازن قدرت در ســـطح دولت و جامعه، به نفع انقلابیون مسلمان پیش می‌رفت، این گروه در کارخانه دست بالا را پیدا می‌کرد. به نظرم آن دو جریان دیگر نیز از این قاعده مستثنا نیستند؛ چراکه آنها هم از جریان‌هـــای بیرونی قدرت در جامعه تبعیت می‌کردند؛ اما چون دســـت بالا را نداشتند، ناگزیر بودند بیش از هر چیز برای بقا به مسائل کارگری بپردازند. به نظرم شـــما در گزارش یا تحلیل‌تان نقش جریان‌های سیاســـی خارج از کارخانه را خیلی جـــدی نمی‌گیرید و مهم‌تر از همه اینکه بعد از آغاز جنگ، کارگران مســـلمان به دلیل شرایط اســـتثنائی و جنگ در کارخانه‌ها دست بـــالا را گرفته‌اند و بعد از آن بود که در دهه‌های بعدی به کل جریان‌های دیگر از کارخانه‌ها حذف شـــدند. این در گزارش شما «کارگران و انقلاب ۵۷» کمی کم‌رنگ است.

بله، موافق هســـتم که توازن قدرت و مبـــارزه در کل جامعه و در سطح دولت، نقش مهمی در مبارزات داخل کارخانه‌ها داشـــت. به هر حال مبارزات خارج محیط کار هم شامل انواع و اقسام گروه‌ها و جریانات سیاسی بودند و طبیعتـــا شـــامل گروه‌های مختلف چـــپ، مجاهدین یا منتقدان دولت به طور کلی هم می‌شـــدند؛ ولی به نظرم اشـــتباه اســـت که پویایی و رنگ‌وبوی مبـــارزات کارگری در درون محیط کار مثـــلا در کارخانجات را تنها به نقش توازن قدرت در جامعه یا دولت تقلیل دهیم. اگرچه باید پذیرفت که دو، ســـه ســـال اول انقـــلاب همه چیز خیلی سیاسی شـــده بود و انگار همه یا هر کسی باید موضع له یا علیه یک جریان سیاســـی یا دولت می‌گرفتند. درســـت است که جامعه خیلی سیاسی‌زده شده بود؛ اما مشاهده من از محیط کار نشـــان می‌دهد که سهم درخورتوجهی از کارگرها مســـتقل بوده‌اند. آنها خواستار وضعیت بهتر، شرایط کار بهتر، مشارکت بیشـــتر و درآمد قابل قبول‌تری بودند. به عبارت دیگر آنها منافع داشـــتند و منافع نقش بســـیار مهمی در مواضع سیاســـی ایدئولوژیک آنها ایفا می‌کـــرد، به طوری که تغییر مواضع آنها اغلب پیرو درک آنها از تحقق یا عدم تحقق منافع‌شان بود.

مباحث این کتاب به دوره تاریخی خاصی می‌پردازد. دوره‌های انقلاب و ســـال‌های بعـــد از انقلاب. می‌دانم که پژوهشـــی در وضعیت فعلی کارگران صورت نگرفته است؛ اما شما اعتراضات اخیر کارگران را چطور ارزیابی می‌کنید؟ کارگران کنونی چه تفاوتی با کارگرانی داشتند که اینک یا بازنشسته شده‌اند یا در آستانه بازنشستگی‌اند؟

این ســـؤال‌تان مهم اســـت و به ســـهم خودم اذعان می‌کنم که متأســـفانه تحقیقات مســـتمری از وضعیت کارگرها در سال‌های اخیر نداشته‌ام؛ به‌ویژه تحقیقاتی که بتواند روند تحولات طبقه کارگر را پس از جریانات شورایی ســـال‌های اولیه انقلاب نشـــان دهد، من انجام نداده‌ام. و از ایـــن حیث نمی‌توانم نظر نســـبتا قاطعی بدهم. فکر می‌کنـــم واقعا تحول طبقه کارگر در ســـال‌های اخیر باید مورد مطالعه جدی قرار بگیرد. البته محققانی هســـتند که کارهای ارزنده‌ای انجـــام می‌دهند، محققان ایرانی و غیرایرانی، هم در دانشـــگاه‌های داخل و خارج از کشـــور، مانند آقای سهراب بهداد، فرهاد نعمانی، محمد مالجو و اخیرا پیمان جعفری و شاید دیگران هم باشند که ممکن اســـت آنها را نشناسم. اینها کارهای مهمی درحال‌حاضر انجـــام می‌دهند؛ اما فکر می‌کنم باید بیشـــتر کار شـــود. کارهای من چنانچه گفتم درحال‌حاضر روی طبقه کارگر متمرکز نیست و در ســـال‌های اخیر، کارم مسیر دیگری را پیش گرفتـــه و موضوعات دیگری من را مشـــغول کرده؛ بنابراین مشـــاهدات من از طبقه کارگر ایران در سال‌های اخیـــر دورادور بوده. با همیـــن مشـــاهدات از دورادور یا دست‌دومی، به نظرم تغییرات مهمی در وضعیت طبقه کارگر ایران صورت گرفته. از یک طرف به نظر می‌رسد که طبقه کارگر ایران مانند بسیاری از کشورهای قابل مقایسه جهان به لحاظ ســـاختاری گرایش دارد به پاره‌پاره‌شـــدن یا fragmentation. مثلا بخش غیررســـمی خیلی رشـــد کرده؛ کلی کارگران مســـتقل داریم؛ اســـتارت‌آپ‌ها خیلی زیاد شـــده، شـــاید در ایران کمتـــر از هند یا مصر باشـــد؛ امـــا به هر حال این پدیـــده هم در ایران رشـــد می‌کند. از جانب دیگر سیاســـت دولت به نظر می‌رســـد کارگرها را در معرض بی‌ثباتی شـــغلی بیشتر نسبت به گذشته قرار داده. مثلا نداشـــتن قرارداد یا استخدام از طریق پیمانکار یـــا به‌خصوص موقتی‌بودن که شـــامل بخش عظیمی از کارگران شده از مصادیق این بی‌ثباتی است. با وجود همه اینها، به نظر می‌رســـد کارگرها نسبت به نسل‌های پیشین باســـوادتر شده‌اند، شـــهری‌تر و آگاه‌تر هســـتند و احتمالا فرزندان تحصیل‌کرده‌تر و دانشـــگاهی دارند. شاید همین فرزندان دانشـــگاه‌رفته به طبقه متوسط پیوسته باشند یا حتی به طبقه متوسط فرودست. فکر می‌کنم این فرزندان، والدین‌شـــان را بیشتر از گذشته به وضعیتشان در رابطه با اوضاع سیاســـی، طبقات مرفه‌تر جامعه، دولت یا دنیای مصرف آگاه می‌کننـــد. به عبارت دیگر این روزها شـــاهد پروســـه ظاهرا متناقضی هســـتیم. از یک طرف کارگران انگار پاره‌پاره و بی‌ثبات می‌شـــوند و از طرف دیگر، گرایش مقاومت بی‌سابقه‌ای از خودشـــان نشان می‌دهند که به نظرم پدیده خیلی جالبی است و باید درموردش کار کرد.

بخش دوم گفت‌وگو را فردا پی بگیرید

آگهی تغییرات شرکت پاکروب سا شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۸۹۵۶۷ و شناسه ملی ۱۰۱۰۱۳۳۹۴۲۰ به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۹ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : آدرس قانونی شرکت به : تهران ، شهرستان ری، بخش کهریزک ، دهستان کهریزک ، روستا عبدل آباد گردنه ، محله عبدل اباد ، خیابان یادگار امام (واوان) ، خیابان هفده شهریور پلاک ۲۱۰ طبقه همکف کد پستی ۱۸۱۷۱۴۳۷۸۵ تغییر یافت. سازمان ثبت اسنادواملاک کشور اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری تهران (۱۲۸۸۵۶۸)

آگهی تغییرات شرکت کاغذ بهراد سهامی خاص به شماره ثبت ۹۱۸۹۵ و شناسه ملی ۱۰۱۰۱۳۶۲۲۱۹ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۴۰۰/۱۰/۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: ترازنامه و حساب سود و زیان برای سال مالی منتهی به ۹۹/۱۲/۳۰ به تصویب رسید. موسسه حسابرسی هژیران به شناسه ملی ۱۰۱۰۰۳۲۷۰۲۰ بسمت بازرس اصلی و خانم نسترن حسینی به شماره ملی ۰۰۷۸۱۹۹۲۸۱ بسمت بازرس علی البدل برای یکسال مالی انتخاب گردیدند. روزنامه کثیرالانتشار شرق جهت درج آگهی های شرکت تعیین شد. اعضای هیات مدیره برای مدت ۲ سال به قرار ذیل تعیین گردیدند: خانم شهناز خرم به کد ملی ۰۰۴۰۷۵۰۶۰۴ به سمت مدیر عامل و عضو هیات مدیره آقای حسین سمیع داریان به کد ملی ۱۷۲۸۶۲۷۷۷۱ به سمت رییس هیات مدیره آقای امیر مسعود سمیع داریانی به کد ملی ۰۰۵۷۲۶۲۹۶۹ به سمت نایب رییس هیات مدیره کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهد آور شرکت از قبیل چک ، سفته ، بروات ، قراردادها و عقود اسلامی با امضا هر یک از اعضای هیات مدیره به تنهایی همراه با مهر شرکت معتبر میباشد. سازمان ثبت اسنادواملاک کشور اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری تهران (۱۲۸۸۵۶۷)

برگ سبز (شناسنامه مالکیت) خودرو برلیانس رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۹۵ به شماره پلاک ایران ۹۹ _ ۹۴۹ ل ۸۸ و شماره موتور BM15L*E036910 و شماره شاسی NAPH320ABG1002992 به نام **فاطمه امین ترابی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

به اطلاع میرساند اینجانب **آقای ابراهیم عرب علی** دوستی مالک نیم سهم مشاع از یک سهم از یازده سهم از بیست سهم به استثناء ثمینه اعیانی از پنج هزارم سهم از شش دانگ مشاع پلاک ثبتی ۱۰۱/۴۸۵ واقع در قریه کلکدر به نشانی لواسان موضوع سند/ اسناد مالکیت شماره ۱۴۸۸۲ صادره به تاریخ ۱۳۸۷/۰۹/۳۰ متقاضی تعیین بستر و حریم رودخانه/مسیل/نهر مجاری آبهای سطحی در داخل و مجاورت پلاک ثبتی فوق الذکر می باشم و حسب اعلام امور آب شمیرانات بر اساس ضوابط و مقررات جاری،تعیین بستر و حریم منوط به مراجعه کلیه مالکین مشاعی به امور آب و تکمیل پرونده می باشد لذا از کلیه مالکین مشاعی تقاضا می شود با در دست داشتن مدارک مالکیت خود ظرف مهلت ده روز از تاریخ انتشار آگهی به امور آب شمیرانات به نشانی لواسان خیابان شهید اسدیان -ساختمان آب و فاضلاب طبقه سوم مراجعه نمایند بدیهی است عدم مراجعه مالکین مشاعی ظرف مهلت مقرر فوق نافی اقدامات شرکت آب منطقه ای تهران (امور آب شمیرانات)نبوده و بستر حریم اعلامی برای کلیه مالکین مشاعی لازم الرعایه می باشد.